سیاست خارجی و آسیب روندهای کوتاه‌مدت

موضوع آینده روابط ایران و غرب و چشم انداز پیش روی روابط و مذاکرات بر سر برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، یکی از پربحث‌ترین سرفصل‌های ماه‌های اخیر بود.

تمرکز رسانه‌های زنجیره‌ای و همچنین سعی افراد مشهور در طیف غرب‌گرای داخلی بر تابو شکنی از مذاکره با ترامپ و دیگر دولتمردان تند رو آمریکایی،در شرایطی صورت می‌پذیرد که کوهی از تجربه‌های شکست خورده از مذاکره و حسن نیت نسبت به طرف‌های غربی و خدعه و عهدشکنی آنان پیش روی هر سیاستگذاری قرار دارد.

این طیف در حالی سعی بر تسلط دیدگاه و سیاستگذاری برجامی بر قوه تصمیم گیری دولت چهاردهم دارندکه رهبر معظم انقلاب بارها در سخنرانی‌های خود طی سال‌های پایانی دولت دوازدهم و در دیگر بیانات خود مسئولان را به عبرت آموزی و به یاد داشتن درس‌های تاریخی وقایع پیش از این توصیه کردند.

جدای از اینکه حامیان دیپلماسی برجامی همواره از پاسخ به این سؤال اساسی که چه تضمینی برای عدم تکرار رویکرد عهد شکنانه از سوی آمریکا وجود دارد و توافق بدون پشتوانه چه نفعی برای کشور دارد؟، طفره می‌روند، یکی از ایرادات بزرگی که به سیاست‌گذاری کلان در حوزه سیاست خارجی کشور وارد است، عدم وجود روندها، خط مشی گذاری‌ها و تعیین چشم اندازهای بلندمدتی است که علاوه بر تامین منافع ملی بتواند به تقویت قدرت بین‌المللی کشور منجر شود.

اساسا نگاهی به رویکردهای متفاوت و متضاد دولت‌های ایران در طی ۴ دهه گذشته و تغییر روندهای بزرگ با تحول دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی، یکی از دلایل مهم ناکارآمدی دیپلماسی و سیاست خارجی کشورمان را نشان می‌دهد.

کافی است نگاهی کوتاه به رویکردهای دولت‌های هفتم تا چهاردهم و دیدگاه ۵ رئیس‌جمهور اخیر کشورمان بیندازیم تا چرخش‌های شدید در سیاستگذاری‌های کلان سیاست خارجی را دریابیم. این بررسی نشان‌دهنده گسستگی در پیگیری روندهای اصولی مبتنی بر انقلاب اسلامی به واسطه تغییر ۱۸۰ درجه‌ای مواضع دولت‌ها است.

همان‌طور که در دوران دولت یازدهم و دوازدهم بسیاری از راهبردهای اصولی کشورمان در حوزه سیاست خارجی به واسطه سیاست ورزی برجامی کنار گذاشته شد، امروز نیر بیم تسلط تفکر برجامی بر دولت چهاردهم بیش از پیش احساس می‌شود.

امروز بیش از هر روز دیگر بیم این می‌رود که علی رغم نگاه مثبت پزشکیان به فرصت‌های بیشمار جهان غیر غربی، به واسطه هجمه رسانه‌ای و حضور پرتعداد غرب گرایان داخلی در دولت، مسیر توسعه همکاری‌ها با قدرت‌های نوظهور جهانی و جبهه جدید قدرت در اتحادهای بریکس، شانگهای و دیگر بسترهای همکاری غیر غربی فدای فرصت‌های اندک و صعب‌العبور برای رابطه با غرب گردد.

مسئله فوق از این جهت حائز اهمیت است که حتی بسیاری از کشورهایی که سنتا خود را در اردوی غرب و همراه با سیاست بلوک غرب معرفی می‌کردند امروز مشتاقانه خواستار شرکت در اتحادهای غیر غربی و استفاده از فرصت رو به رشد همکاری در جبهه جدید قدرت جهانی هستند.

نگاهی به تجربه دیگر کشورها، خط مشی‌گذاری‌های بلندمدت آنان، تعریف عملیاتی آنان از اهداف، آسیب‌ها، تهدیدات و جهت گیری کلی سیاست خارجی نشانگر این است که سیاستگذاری‌های بلندمدت توانسته است تا حد زیادی به افزایش قدرت ملی این کشورها کمک کند.

این قبیل کشورها با تعیین سند چشم انداز سیاست خارجی و اسناد امنیت ملی برای دهه و قرن پیش رو، سیاست‌های کلی کشور خود را در قبال کلان مسائل روابط بین‌الملل مشخص کرده‌اند و مهم‌تر از آن اسناد و مسیر راهی را طراحی کرده‌اند که به شکل مشخص و با تعریف عملیاتی دقیق، سوبرداشت مسئولان اجرائی را به کمترین میزان خود رسانده‌اند.

این روند سازی بلندمدت رابطه مستقیمی با پیشرفت این کشورها و قدرت‌یابی آنان در سطح منطقه‌ای و جهانی است.

به همین ترتیب می‌بایست اهداف اصلی، زاویه دید، آسیب‌ها، نقاط خطر، ابزارها و دیگر مسائل مرتبط با سیاستگذاری کلان در حوزه سیاست خارجی طراحی و مشخص شده و سپس برای هر دولتی فارغ از دیدگاه اجرائی آن لازم الاجرا گردد.

جدای از فقدان چنین اسنادی در سیاستگذاری کلان کشور، اسناد موجود نیز نتوانسته‌اند به شکلی مشخص اجزای یک سیاستگذاری دقیق و کاربردی را تامین کنند.

یکی از اقداماتی که می‌تواند کمک شایانی به توسعه سیاستگذاری کلان در حوزه‌های مختلف و به طور خاص سیاست خارجی کند، ایجاد رشته‌های دانشگاهی همچون سیاستگذاری بین‌المللی برای تامین خوراک فکری و چارچوب عملکرد دستگاه‌های اجرائی دخیل در حوزه سیاست خارجی و همچنین پیوند بیشتر میان نهاد علم و دستگاه اجرائی برای افزایش منافع و قدرت ملی است.

در این راستا حتی می‌توان کارویژه‌های معینی از سوی نهادهای اجرائی دخیل در حوزه سیاست خارجی به دانشگاه و دانشجویان و اساتید برای تعریف عملیاتی و سیاستگذاری کلان ابلاغ شده و از این رهگذر علاوه‌بر تامین خوراک فکری و حکمرانی نهادهایی همچون وزارت امورخارجه و سایر نهادهای دخیل در حوزه سیاست خارجی، کادر اجرائی این نهادها نیز در اثر این تعامل شناسایی و به‌کارگیری شوند.

غفلت از روندسازی‌های بلندمدت کشور را از فاز کنش و تعریف زمین بازی در حوزه روابط بین‌المللی به موضع واکنشی در برابر سیل اتفاقات حرکت داده و توان کشور را صرف برخورد با ساختارهایی می‌کند که توسط دیگر بازیگران تعریف می‌شود.

نقض آشکار حاکمیت سوریه توسط رژیم صهیونیستی و حقوق بین‌الملل

حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای در دیدار اخیر اقشار مختلف مردم، حوادث اخیر سوریه را محصول مشترک یک نقشه آمریکایی و صهیونیستی دانستند و سکوت آمریکا و دولت‌های اروپایی در مقابل تجاوز زمینی رژیم صهیونی به خاک سوریه را یکی از قرائن این طراحی مشترک خواندند: «چرا رژیم صهیونیستی و آمریکا در این قضیّه وارد شدند و شدند یک طرف جنگ و شروع کردند کشور را بمباران کردن؟ سیصد چهارصد نقطه را بمباران کردن چیز کوچکی نیست. رژیم صهیونیستی، علاوه بر این [کار]، سرزمین‌های سوریه را تصرّف کرد؛ تانک‌های او تا نزدیک دمشق آمدند. منطقه جولان که متعلّق به دمشق بود، سال‌ها دستشان بود، حالا شروع کردند مناطق دیگر را هم گرفتن. آمریکا و اروپا و دولت‌هایی که روی این چیزها در سایر کشورهای دنیا حسّاسند، روی یک متر و ده مترش حسّاسند، نه‌فقط سکوت می‌کنند و اعتراض نمی‌کنند، بلکه کمک هم می‌کنند. کار، کار آنها است.» ۱۴۰۳/۰۹/۲۱

رسانه KHAMENEI.IR بر همین اساس در یادداشتی به قلم دکتر عباسعلی کدخدایی، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و عضو حقوقدان شورای نگهبان، از منظر منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل، تجاوز جنگی اخیر آمریکا و رژیم صهیونی به خاک سوریه و تصرف بخش‌هایی از سرزمین این کشور را بررسی کرده است.

حاکمیت کشورها از نگاه حقوق بین‌الملل همچنان یک رکن اساسی است و لذا بند ۱ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، همه کشورها را صرف‌نظر از نظام سیاسی، قدرت اقتصادی یا ثبات داخلی آن‌ها، واجد جایگاه حقوقی متمایز در جامعه بین‌الملل می‌داند.

این اصل تضمینی است بر اینکه حاکمیت هیچ کشوری علی‌رغم همه چالش‌های داخلی، نمی‌تواند تحت اراده خودسرانه کشوری دیگر قرار گیرد و فقدان دولت مرکزی در کنترل، حفظ و اداره کشور خدشه‌ای به حاکمیت کشور مربوطه و وضعیت حقوقی محافظت شده از آن در نظام بین‌المللی وارد نمی‌سازد.

در واقع حقوق بین‌الملل، معیار و مؤلفه‌های قانونی برای به رسمیت شناختن کشور را طی کنوانسیون ۱۹۳۳ مونته ویدئو تعیین کرده است که به موجب آن شرط تشکیل و به رسمیت دانستن حاکمیت کشور مطابق ماده ۱ کنوانسیون و رویه دولت‌ها داشتن سرزمین مشخص، جمعیت، حکومت و توانایی برقراری ارتباط با سایر دولت‌ها بوده است. اما این مکانیسم تنها ناظر بر وضعیت تأسیس کشور و به رسمیت شناختن آن خواهد بود و موضوع تداوم حاکمیت یک کشور پس از وقوع تغییرات جدی در نظام سیاسی یا ثبات داخلی آن، موضوعی نیست که بتواند حاکمیت یک کشور مستقل (پس از تشکیل) و استمرار آن را با تشکیک مواجه سازد.

بنابراین حسب عقیده حقوقدانان بین‌المللی، حاکمیت یک کشور با تغییرات اساسی در قلمرو جمعیت یا قدرت مرکزی مضمحل نمی‌گردد و این قاعده با ابتنای بر اصل دوام حاکمیت دولت، به حفظ ساختار دولت‌مدار جامعه بین‌الملل و تداوم آن انجامیده است تا صلح و امنیت بین‌المللی در پرتو بقای جوامع دولتی و برابری حاکمیت‌ها تحقق یابد.

اکنون نتیجه منطقی وجود و استمرار حاکمیت کشور در فقدان دولت مرکزی، حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشور مربوطه است که امکان توسل به زور علیه آن و مداخله در امور داخلی کشور مزبور را صراحتاً مطابق بندهای ۴ و ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد ممنوع خواهد ساخت.

بر این اساس حاکمیت بین‌المللی کشور سوریه در شرایط فعلی که فاقد قدرت مرکزی کارآمد و مؤثر است، همچنان از سوریه در برابر هر نوع تجاوز مسلحانه و توسل به زور محافظت می‌کند و این مهم نمی‌تواند توسط تابع دیگری در نظام بین‌الملل نقض گردد. هر اندیشه‌ای در جهت تضعیف حاکمیت کشور که منتج به تجاوز مسلحانه و توسل به زور علیه آن شود، باطل است و قابل توجیه نخواهد بود. کما اینکه رویه جامعه بین‌الملل، خود مؤید این نظریه بوده و مبتنی بر اصل منع مداخله و منع توسل به زور، اجازه تجاوز مسلحانه را به هیچ دولتی نداده است.

بنابر استدلال فوق هر گونه مداخله نظامی در کشورهای فاقد قدرت مرکزی، صرفاً به موجب تصمیمات شورای امنیت ملل متحد و در چارچوب اقدامات فصل هفت منشور قابل تصور خواهد بود. مداخلات قهری صورت گرفته در کشورهایی که همچون سوریه فاقد دولت مرکزی بوده و بعضاً توسط سایر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی به عنوان «دولت شکست‌خورده» شناخته شده‌اند، صرفاً با قطعنامه‌های تحت فصل هفت شورای امنیت به وقوع پیوسته است که از جمله آن می‌توان به عملیات سازمان ملل متحد در سومالی طی قطعنامه ۷۹۴ شورای امنیت، مأموریت سازمان ملل در لیبریا وفق قطعنامه ۱۵۰۹ و یا مأموریت سازمان ملل در سیرالئون به موجب قطعنامه ۱۲۷۰ شورای امنیت اشاره داشت.

تمام این موارد نشان می‌دهد جامعه بین‌المللی و شورای امنیت، همچنان حق حاکمیت بین‌المللی دولت شکست‌خورده را در حفظ تمامیت ارضی خود و مصون بودن از تجاوز مسلحانه سایر دولت‌ها محترم می‌شمارند و این کشورها را مشمول بهره‌مندی از حقوق مقرر در بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد می‌دانند.

افزون بر آن بسیاری از قطعنامه‌های فصل هفت شورای امنیت، ضمن تأیید عدم حضور دولت مرکزی در قلمرو قدرت، صراحتاً حق کشورها بر حاکمیت و تمامیت ارضی را مورد تأیید قرار داده‌اند. به عنوان مثال قطعنامه ۸۹۷ شورای امنیت راجع به عملیات ملل متحد در سومالی (موسوم به UNOSOM II)، ضمن تأیید فقدان دولت مرکزی در سومالی، احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی سومالی را مطابق با منشور ملل متحد مورد تأکید خود قرار می‌دهد.

به عبارت دیگر استناد شورای امنیت به قطعنامه‌های فصل هفت، خود مؤید بهره‌مندی دولت‌های فاقد دولت مؤثر از مزایای بندهای ۴ و ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد است که چنانچه جز این بود، صدور چنین قطعنامه‌هایی تحت فصل هفت منشور ملل متحد اساساً بی‌معنا و خالی از فایده می‌بود. حتی فراتر از آن در بسیاری از قطعنامه‌های فصل هفت، شورای امنیت شرط رضایت کشور موردنظر نسبت به انجام عملیات ملل متحد را بایسته و ضروری قید می‌کند تا اماره‌ای دیگر بر حفظ و تداوم حاکمیت بین‌المللی کشور مزبور در نظام بین‌الملل باشد. مشروح مذاکرات صورت گرفته در تصویب قطعنامه ۱۸۵۱ شورای امنیت نشان می‌دهد کشورهایی از جمله بریتانیا، چین، روسیه و آلمان، ضمن تأکید بر حاکمیت سومالی، شرط رضایت دولت انتقالی این کشور برای اجازه به عملیات خارجی در خاک سومالی را ضرور دانسته‌اند. بدین اساس تأکیدهای مکرر شورای امنیت و رویه دولت‌ها بر تداوم حاکمیت بین‌المللی دولت‌های شکست‌خورده و ضرورت رضایت آنان برای هرنوع مداخله نظامی در کنار مجوز فصل هفتم منشور، نشان از نهی هرگونه تجاوز و مداخله مسلحانه علیه این‌گونه کشورها توسط سایر تابعان بین‌المللی است که اکنون تجاوزات گسترده رژیم صهیونیستی در سوریه طی روزهای گذشته و اشغال آن، به وضوح گویای نقض تمامیت ارضی سوریه و تخلف فاحش از قواعد پذیرفته‌شده حقوق بین‌المللی است.

رژیم صهیونیستی در حالی تجاوز به سوریه را با توجیه خلع سلاح پیشگیرانه انجام می‌دهد که به اذعان بن سائول، گزارشگر ویژه شورای حقوق بشر سازمان ملل در زمینه ارتقای حقوق بشر و مبارزه با تروریسم، هیچ مبنای پذیرفته‌شده حقوقی مطابق قواعد بین‌المللی برای خلع سلاح پیشگیرانه وجود نداشته و این یک بدعت آشکار توسط رژیم صهیونیستی در نادیده انگاشتن بنیان‌های اساسی حقوق بین‌الملل است که بیش از یک دهه توسط این رژیم در سوریه ادامه داشته است.

تجاوزات رژیم صهیونیستی در گسترش اشغال غیرقانونی سرزمین‌های سوریه که با نقض توافق ۱۹۷۴ خود با سوریه همراه بوده است، بخشی از الگوی گسترده‌تر این رژیم در اشغال غیرقانونی سرزمین‌های فلسطین و لبنان است که نشان‌دهنده بی‌اعتنایی آشکار به اصول حقوق بین‌الملل، حقوق بشر و تصمیمات مراجع بین‌المللی همچون سازمان ملل متحد و دیوان بین‌المللی دادگستری است. رژیم صهیونیستی با وجود رأی مشورتی صریح دیوان بین‌المللی دادگستری در خاتمه دادن به اشغال سرزمین‌های فلسطین، به رویکرد طغیانگر و سرکشانه خود اکنون در سوریه ادامه می‌دهد؛ چراکه اطمینان دارد در زیر چتر حمایت آمریکا مصون از هرگونه مجازات و پاسخگویی است.

رژیم صهیونیستی در پی جنگ ۱۹۶۷، بیشتر بلندی‌های جولان را تحت اشغال خود درآورد و در اقدامی غیرقانونی و مغایر با اصول پذیرفته‌شده جهانی، این سرزمین‌ها را به خود ملحق ساخت؛ اقدامی که هیچ‌گاه از سوی جامعه بین‌الملل به رسمیت شناخته نشد و همچنان به عنوان نقض آشکار حقوق بین‌الملل شناخته می‌شود. حاکمیت و تمامیت ارضی، از ارکان بنیادین و اساسی در ساختار حقوق بین‌الملل به شمار می‌آیند که پایه‌ها و چارچوب‌های این نظام حقوقی را شکل می‌دهند و نه بر اساس اراده یا تفاسیر برخی دولت‌ها، بلکه بر اساس اجماع یک جامعه بین‌المللی قوام یافته است. از این رو باید تاکید شود که رژیم صهیونیستی یا آمریکا نمی‌توانند با بازتعریف آن، خللی در مفاهیم و آثار مهم برآمده از آن ایجاد نمایند.

حاکمیت سوریه، مانند لبنان، فلسطین و هر کشور دیگری در منطقه، مصون از هرگونه تعرض، تجاوز و اشغال است که هرگونه تلاش برای تهدید یا تغییر تمامیت ارضی و یا تخریب زیر ساخت‌های کشور سوریه توسط رژیم اشغالگر صهیونیست اکیداً ممنوع بوده و موجب مسئولیت بین‌المللی این کشور و کشورهای حامی خواهد بود.

نگاهی به دیروز، امروز و فردای سوریه

عبرت به وقت شام

بیانات رهبر معظّم انقلاب اسلامی در دیدار اقشار مختلف مردم درباره‌ی وقایع اخیر در سوریه در تاریخ ۱۴۰۳/۹/۲۱ حاوی محتوایی مهم و راهبردی بود. ایشان در این سخنرانی، هم به گذشته و چرایی و چگونگی حضور ایران در سوریه پرداختند، هم مسائل و رخدادهای پیچیده‌ی امروز سوریه را تبیین کردند و هم آینده را ترسیم. از این منظر، می‌توان گفت این سخنرانی یکی از سخنرانی‌های مهمّ معظّمٌ‌له در طول دوران رهبری ایشان بود.

رونمایی از پشت پرده

شاید بتوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین بخش بیانات رهبر انقلاب را که تقریباً در همان ابتدای سخنرانی نیز بیان شد، رمزگشایی از لایه‌های پنهان و زیرین ماجرای سوریه دانست. درحالی‌که سعی می‌شود اتّفاقات اخیر سوریه را یک حرکت داخلی جلوه دهند، ایشان، با قاطعیّت، پشت پرده‌ی ماجرا را آمریکا و رژیم صهیونیستی عنوان کردند و دو دلیل آشکار که پیش چشم همگان است هم در توضیح چرایی این ادّعا مطرح نمودند. نخست، صدها حمله‌ی آمریکا و رژیم به مناطق مختلف سوریه و از بین بردن زیرساخت‌های این کشور که اگر آنان در این قضایا دست ندارند و طرف‌حساب نیستند، چنین اقدامی چه دلیل و مبنایی دارد؟ و دوّم، ممانعت از رسیدن کمک به سوریه با بستن راه‌های زمینی و هوائی این کشور؛ اگر مهاجمین سوری عامل آمریکا و رژیم نیستند، چرا باید راه‌های کمک‌رسانی به دولت سوریه قطع و زمینه برای پیشروی آن‌ها فراهم شود؟ بدون شک، در آینده‌ای نه‌چندان‌دور، اسناد و شواهد بیشتری از جزئیّات این طرح آمریکایی - صهیونیستی فاش خواهد شد.

حتّی ساده‌لوح‌ها

یک نکته‌ی ظریف و البتّه مهم در این ماجرا نوع برخورد رژیم صهیونیستی است. این رژیم درحالی‌که همچنان مشغول تخریب زیرساخت‌های سوریه است ـ زیرساخت‌هایی که بنای دوباره‌ی آن‌ها سال‌های متمادی طول می‌کشد و هزینه‌ی بسیار هنگفتی نیز دارد ـ و حتّی بخشی از خاک این کشور را اشغال کرده و رسماً می‌گوید قصد عقب‌نشینی نیز ندارد، مدّعی است که خواهان رابطه‌ای دوستانه با حکومت جدید سوریه است! این رفتار دقیقاً مشابه همان عملیّات روانی مضحکی است که این رژیم سعی دارد روی مردم ایران انجام داده و وانمود کند که مشکلی با ایران و مردمش ندارد و مشکلش با جمهوری اسلامی است. صحنه‌ی امروز سوریه می‌تواند ساده‌لوح‌ترین افراد را نیز از خواب بیدار کند که ایران با چه دشمنانی طرف است و چقدر باید در این میدان هوشیار بود و اسیر عملیّات روانی دشمن و دنباله‌های آن نشد. در ادامه، به یکی دیگر از جنبه‌های عملیّات روانی دشمن در قضایای اخیر که با واکنش رهبر انقلاب نیز مواجه شد، اشاره می‌شود.

تکرار شبهه‌ای قدیمی

با سقوط دولت سوریه، برخی شروع به شماتت و بیهوده دانستن حضور ایران در این کشور در سال‌های گذشته کردند و آن را زیر سؤال بردند. هرچند نباید اهداف همه این افراد را یکی دانست، امّا بدون شک اصلی‌ترین خط مربوط به دشمنان جمهوری اسلامی است که اساساً قدرت منطقه‌ای ایران را برنتافته و مانع منفعت‌طلبی‌های خود می‌دانند و می‌بینند. این‌ها همان کسانی هستند که از سال‌ها پیش، هر گونه سیاست‌ورزی و کنشگری ایران در منطقه را زیر سؤال برده و با انواع و اقسام ترفندها و عملیّات روانی و شبهه‌پراکنی به آن حمله می‌کردند.

تروریست‌های بدون مرز

رهبر انقلاب، در این سخنرانی، بخشی از منطق حضور نظامی ایران در سوریه را تبیین کردند و به مقابله با این موج جدید و البتّه تکراری پرداختند. در واقع، باید گفت ایشان با تبیین این موضوع، به جریان حزب‌اللهی و مردم گوشزد کردند که در برابر عملیّات روانی جدید دشمن نباید دچار تردید و تزلزل شده و منطق محکم و قوی حضور در سوریه را از یاد ببرند. ایران وقتی با درخواست رسمی دولت سوریه وارد این کشور شد که بخش عمده‌ای از خاک این کشور و همین‌طور عراق، مورد تاخت‌وتاز یک گروه تروریستی وحشی به نامِ «داعش» بود؛ گروهی که از ده‌ها کشور عضو داشت و عملاً متعلّق به هیچ کشور و سرزمینی نبود و خود را محدود به هیچ مرزی نیز نمی‌دانست؛ همچنین، به مرزهای ایران نزدیک شده بود و اگر تدبیر جمهوری اسلامی ایران نبود، هیچ دلیلی نداشت که پشت مرزهای ما متوقّف شود. در واقع، باید گفت که «داعش» پشت مرزهای ایران خودخواسته متوقّف نشد، بلکه با ایستادگی و با جان‌فشانی از پیشروی آن ممانعت شد.

از سویی دیگر، این گروه در دشمنی با مقدّسات نیز اوج خباثت را از خود نشان داده بود؛ با تمسّک بر تفکّری تکفیری، افراد را به جرم همسو نبودن با این تفکّر، کشتار می‌کرد و به بردگی می‌گرفت؛ اماکن مقدّسه نیز از شرّ آن در امان نبود و شریف‌ترین حرم‌ها در عراق و سوریه، از سوی این گروه خطرناک تهدید می‌شدند. هوشمندی، عدم انفعال و حضور بموقع ایران در میدان، هر دو تهدید فوق را خنثیٰ کرد.

دشمن و اعوان‌وانصارش سعی دارند این مسلّمات را از اذهان دور کرده و حضور مستشاری ایران در میدان عراق و سوریه را سیاستی ضدّ ثبات منطقه و توسعه‌طلبانه و ماجراجویانه با هزینه‌های هنگفت و سنگین جلوه دهند. بخشی از بیانات تبیینی رهبر انقلاب، مقابله با این موج بود.

درس‌ها و عبرت‌ها

یکی از مهم‌ترین بخش‌های بیانات رهبر انقلاب درس‌ها و عبرت‌های ماجرای سوریه است. دشمن همیشه مشغول دسیسه و توطئه است، امّا این دسیسه‌ها وقتی به نتیجه می‌رسند که با اشتباهات جبهه‌ی خودی ترکیب شوند؛ اشتباهاتی همچون غفلت، انفعال، غرور، نشان دادن ضعف، اعتماد به تبسّم دشمن، حقیر شمردن آن و امثال این‌ها. ترساندن مردم و به‌اصطلاح خالی کردن توی دل آن‌ها، یکی از اشتباهاتی است که عدّه‌ای در داخل مرتکب آن می‌شوند. البتّه که سرنخ این خط در دست خود دشمن است. در نظامی که متّکی به قدرت و حضور مردم در صحنه است، ترساندن و مأیوس کردن مردم شلّیک مستقیم به قدرت کشور است و زمینه را برای تحقّق انواع و اقسام توطئه‌ها و دسیسه‌ها فراهم می‌سازد. از همین منظر بود که رهبر انقلاب این‌گونه عملکردها را جرم دانسته و خواستار پیگیری آن شدند.

صحنه نبرد اصلی

و بالاخره نکته مهم و پایانی آنکه همان‌طور که رهبر انقلاب تأکید کردند، مقاومت یک تفکّر و اعتقاد و ایمان است. تفکّر و ایمان و اعتقاد، با بمب و گلوله نه‌تنها از بین نمی‌رود و نابود نمی‌شود، بلکه قوی‌تر و مستحکم‌تر نیز خواهد شد. آنچه می‌تواند مقاومت را تهدید و تضعیف کند، ایجاد تزلزل، یأس، غفلت و هر آن چیزی است که در این ایمان و اعتقاد قلبی، رخنه ایجاد کند. صحنه‌ی نبرد اصلی، پیش و بیش از آنکه در زمین و آسمان و دریا باشد، در ذهن‌ها و قلب‌ها است. اگر در این میدان، قوی و مستحکم باشیم، روی زمین نیز با همه‌ی فرازوفرودهایش پیروز خواهیم بود؛ باذن‌الله.

علی مجتبی‌زاده

اسلام منهای روحانیت و روحانیت منهای سیاست

یکی از شبهاتی که با وجود قدمت آن، هر از گاهی به بهانه‌هایی، واگویی می‌شود، نظریه اسلام منهای روحانیت و روحانیت منهای سیاست است.[1]

تلاش برخی روشنفکران غرب زده برای یکسان انگاری اسلام با مسیحیت تحریف شده و همسان‌سازی روحانیون با کشیش‌های کلیسا و نفی واسطه‌گری کلیسا و مباحثی از این دست که پس از رنسانس و نهضت اصلاح دینی، در غرب دنبال شد و بازسازی تفکر اصلاح دینی و پروتستانتیسم اسلامی، شالوده تفکر اسلام منهای روحانیت را شکل می‌دهد.

گرچه این نظریه، در ظاهر، با پذیرش اصل اسلام، وجود طبقه و واسطه‌ای به عنوان روحانیت را در آن، ضروری ندانسته و بر پایه عقل و خرد افراد، فهم اسلام را برای همگان، میسر می‌داند، اما واقعیت آن است که کنار گذاشتن مفسران و کارشناسان دین، از یک سو و نفی رسمیت و محوریت فهم اندیشمندان دینی و ورود فهم‌های نادرست و ناقص و ادعای صحت فهم‌های مختلف، در قالب نظریه هرمنوتیک، از سوی دیگر و نفی حضور روحانیت در عرصه سیاست و محدود نمودن نقش‌آفرینی آنان به امور فردی و عبادی و مسجد و منبر، نتیجه‌ای جز نفی اسلام و حاکمیت دینی به همراه نخواهد داشت. گرچه همه مدعیان این دیدگاه را متهم به داشتن چنین نگاهی نمی‌کنیم، اما برآیند چنین نگرشی، همان گونه که حضرت امام فرمود، نفی اسلام در قالب نفی روحانیت است. «اسلام منهای روحانیت، خیانت است. می‌خواهند اسلام را ببرند، اول روحانیت را می‌برند؛ اول می‌گویند اسلام را می‌خواهیم، روحانیت را نمی‌خواهیم! روحانیت استثنا بشود، اسلام در کار نیست. اسلام با کوشش روحانیت به اینجا رسیده است».[2]

از این رو، مسئله در این شبهه، صرفاً نفی روحانیت نیست؛ بلکه نفی جامعیت و حاکمیت دین است و این نگرش، به مثابه جدایی دین از سیاست، بسیار مخرب است. به موازات شعار اسلام منهای روحانیت، ایده روحانیت منهای سیاست نیز مطرح می‌شود. این تفکر، رویه دیگر همان تفکر و مکمل آن است. اگر نظریه اسلام منهای روحانیت، به دنبال جدا کردن اسلام از روحانیت است، تفکر روحانیت منهای سیاست نیز همین اندیشه را با تأثیرگذاری بر روحانیت و جدا کردن آنها از وظایف سیاسی اجتماعی خود و محصور نمودن وظیفه روحانیت به امور فردی و معنوی و مسجد و منبر، دنبال می‌کند.

جدایی اسلام از روحانیت و روحانیت از سیاست، در نهایت، چیزی جز تفکر اسلام منهای سیاست و سکولاریسم را دنبال نمی‌کند. در این راستا، رهبر معظم انقلاب، راهبرد دشمنان در مقابله با دین را این گونه ترسیم می‌فرمایند: «دشمنان، دو نکته اساسی را در باب دین، دارند دنبال می‌کنند؛ چون دیده‌اند که این دو نقطه، در زندگی مردم، چقدر تأثیرگذار است؛ یکی مسئله اسلام منهای روحانیت است؛ چون دیده‌اند که روحانیت در جامعه ایرانی، چه تأثیر شگرفی را به وجود آورد و بر حرکت مردم گذاشت... یکی هم اسلام منهای سیاست است؛ جدایی دین از سیاست است. اینها از جمله چیزهایی است که امروز دارند با اصرار فراوان، در مطبوعات، در نوشته‌جات، در وسایل اینترنتی ترویج می‌کنند».[3]

پی‌نوشت‌ها:

۱. به عنوان نمونه، دکتر شریعتی می‌نویسد: «اکنون خوشبختانه همان‌طور که دکتر (مصدق)، تز اقتصاد منهای نفت را طرح کرد تا استقلال نهضت را پی‌ریزی کند و آن را از بند اسارت و احتیاج به کمپانی استعماری سابق آزاد سازد، تز «اسلام منهای آخوند» در جامعه، تحقق یافته است و این موقعیت، موجب شده که اسلام، از چارچوب تنگ قرون وسطایی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر و طرز فکر منحط و جهان‌بینی انحرافی و خرافی و جهالت... آزاد شود» (علی شریعتی، مجموعه آثار (با مخاطب‌های آشنا)، ج۱، ص۷). عبدالکریم سروش نیز می‌گوید: «هیچ کس نمی‌تواند در اسلام، به نام روحانیت، بین مردم و خدا واسطه باشد و کسی به اسم روحانی، نمی‌توان به عنوان شرط صحت عمل انسان (مسلمان) باشد. کسانی که از نظر دینی، دارای برتری هستند، حق و امتیازی برای برتری سیاسی ندارند؛ یعنی برای روحانیون و اهل دین، مزیتی برای حکومت کردن و دخالت در امر سیاست نیست» (سروش، اسلام نیازی به صنف روحانی ندارد، بازتاب اندیشه، ص ۵۸-۵۷).

۲. صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۸۶.

۳. رهبر معظم انقلاب، بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم، ۱۳۸۹/۷/۲۷.

حاج قاسم: وقتی تو را واجب‌القتل و نوامیس تو را غارت خودمی‌دانند دیپلماسی راهکار نیست

شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی در بخشی از خاطرات خود، مقابله با جنایات و نسل‌کشی داعش در سوریه و عراق را روایت کرده است.

با سقوط دولت سوریه به دست أبومحمد الجولانی سرکرده هیئت تحریرالشام و حامیانش، سؤالات و ابهامات زیادی در ذهن افکار عمومی ایجاد شد.

به گزارش فارس، دشمنان محور مقاومت که از سال‌ها پیش، به طور مستمر و سنگین، درباره حضور ایران در سوریه مشغول عملیات روانی و رسانه‌ای بودند، فضای جدید را برای ورود به مرحله تازه‌ای از این عملیات